

فصلنامه پژوهش حقوق
سال سیزدهم، شماره ۳۵، زمستان ۱۳۹۰، ویژه نامه حقوق ارتباطات
صفحات ۲۳۶-۲۰۵

مبانی نظری گرایش علمی حقوق فرهنگ و ارتباطات

دکتر بهزاد رضوی فرد razavi1351@yahoo.com

استادیار دانشگاه علامه طباطبائی

منصوره فصیح رانندی fasih_fasih@yahoo.com

کارشناسی ارشد فقه و مبانی حقوق

تاریخ دریافت: ۱۳۹۰/۴/۱ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۰/۸/۴

چکیده

حقوق و فرهنگ به عنوان دو عرصه گسترده و کلان مطالعات اجتماعی، از جنبه‌های مختلف با یکدیگر برهم کنش دارند که مطالعه و بررسی وجوه اشتراک و افتراق آنها می‌تواند به رفع نارسایی‌ها و کاستی‌ها و هم‌افزایی کارکردهای مثبت هر یک از آنها منجر گردد.

وجه مشترک پایه این دو عرصه را می‌توان هنجارهای اجتماعی (Social Norms) دانست. هنجار به معنای باید‌ها و نیاید‌هایی که جامعه خود را ملزم به رعایت آن می‌داند، هم می‌تواند صبغه حقوقی داشته باشد و هم صبغه فرهنگی. پشتیبانی توأمان حقوق و فرهنگ از یک هنجار، نظم، ثبات و یکپارچگی جامعه را به ارمغان می‌آورد. لذا خواهیم دید که پیوستگی و نیازهای این دو حوزه به همدیگر با توجه به جهانی شدن فرهنگ و تبدیل و ظهور تدریجی برخی ارزشهای فرهنگی در قالب کالاهای فرهنگی، روز به روز بیشتر می‌شود.

از طرفی جهانی شدن حقوق به عنوان فرآیندی که تحت تأثیر نهادهای حقوق بین الملل، تدریجاً گسترش یافته است نیز بر نظام حقوق ارتباطات تأثیر می‌گذارد. علاوه بر قواعد حقوقی موجود در نظام حقوق بین الملل ارتباطات، نظام بین المللی حقوق بشر و قواعد مشترک کنونی نظامهای حقوقی داخلی، می‌توان امیدوار بود که رویدادها و حوادث آینده، جهانی شدن حقوق ارتباطات را بیش از پیش تحت تأثیر قرار دهد.

در این جستار، تأثیر و تأثرات حقوق، فرهنگ و ارتباطات در تعالی یکدیگر مورد توجه قرار گرفته است. و برپایه مطالعات اجمالی صورت گرفته، در هر قسمت محورهای احصاء شده‌اند. به نظر می‌رسد امروز دیگر حمایت قواعد حقوقی از برخی هنجارها و کالاهای فرهنگی امری اجتناب‌ناپذیر باشد.

واژه‌های کلیدی: فرهنگ^۱، حقوق^۱، ارتباطات، حقوق فرهنگ، حقوق ارتباطات.

در دهه های اخیر، در پی تحولات شگرف پدید آمده در تمام ابعاد زندگی به ویژه در اختراع ابزارهای کسب اطلاعات و انتقال سریع آنها، روش ها، دیدگاه ها و شکل زندگی روابط اجتماعی انسان ها دگرگون شده است و همراه با گسترش دامنه این تحولات طرح نوظهور نیز به طور چشم گیری رو به فزونی گذارده است. انسان ها در گذر زمان همواره علوم و فنون خویش را ارتقاء بخشیده اند و با به کارگیری نیروی تفکر و خلاقیت، توانسته شیوه زندگی تحولاتی را پدید آورند. توسعه این تحولات دوران های مختلفی را سپری است، به طوری که نوع روابط اجتماعی، دیدگاه ها و شکل زندگی در هر یک از این دور متفاوت می نماید. بنابراین، در هر عصری مسائل جدید و مستحده ای مطرح می شود که هیچ گونه سابقه ای از آنها به چشم نمی آید و یا ممکن است موضوعات دوران قبل، تحولات، به موضوعات جدیدی تبدیل شوند؛ به طوری که حکم دیگری برای آنها انتظار چنان که در عصر کنونی موضوعات مستحده حقوقی فراوانی می توان یافت. بنابراین، امروزه از هر زمان دیگر ضرورت انطباق با دوران جدید و همگام نمودن حقوق با نیازهای متغیر به احساس می شود. از جمله این مباحث نوظهور می توان به مبحث فرهنگ و حقوق ارتباطات داشت. فرهنگ به عنوان بستر نرم افزاری همه تمدنها نیز از دیرباز در قالب آیین ها و هنجا متعدد و متکثری ظهور و بروز داشته که گاهی خود در لباس عرف، قواعد حقوقی می سا بعضی اوقات هم به عنوان خروجی اندیشه و فنون و هنر ملل به مثابه یک کالا نیاز به حقوقی دارند. همین طور حقوق ارتباطات نیز رشته حقوقی جدیدی است که از نیمه دوم قرن تحت تأثیر پیشرفت و گسترش وسایل ارتباط جمعی و تکنولوژی های نوین ارتباطی، ابت کشورهای غربی و سپس در کشورهای دیگر مورد توجه قرار گرفته است.

از سوی دیگر گستره ارتباطات در عصر کنونی از دوام و بقای الگوهای رفتاری در یک اجتماعی روز به روز می کاهد و ارزشهای جامعه را تحت تأثیر قرار می دهد، با توجه به این که ارزشهای جامعه آن دسته از عوامل و عناصری هستند که اکثریت یک جامعه به اعتبار او، آن ایمان دارند و به آن ارج می نهند و وجه تمایز بین ارزشها و معیارهای جامعه به وسیله مشخص می شود. نباید از نظر دور داشت که فرهنگ به عنوان عنصری تحول پذیر که در زمان در آن تغییراتی رخ می دهد تأثیر مستمر بر نظام ارتباطی در جوامع داشته است. علاوه نظام فرهنگی، کلیه نقشها، معیارها، ضوابط و الگوهای عمل را سازمان می دهد و موجب پی

وحدت نظام اجتماعی می‌شود؛ به عبارت دیگر، نظام فرهنگی انسجام‌بخش نظام اجتماعی و عامل بقای آن است. رابطه فرهنگ و زندگی اجتماعی، رابطه‌ای یک سویه نیست، بلکه میان آنها رابطه‌ای متقابل برقرار است. اگر فرهنگ واسطه‌ی تعامل‌های اجتماعی است و به آنها سمت و سو می‌دهد، یکی از عوامل بقا و دوام فرهنگ نیز همین تعامل‌ها می‌باشد. حقوق نیز نظام بخش زندگی اجتماعی است؛ پس بر اثر تعامل فرهنگ، حقوق نیز دوام و بقا می‌یابد و اصول حقوق پابرجا خواهد ماند.

منتسکیو در پی کشف قانونمندی‌های تعامل عوامل محیطی و اراده انسانها بود. به عقیده او نحوه عملکرد این عوامل، رفتار اجتماعی و فرهنگ اقوام و ملل را می‌سازد. به همین دلیل او به دنبال کشف رویدادهایی بود که مربوط به زندگی فرهنگی و اجتماعی انسان است و می‌خواست رابطه موجود میان انسان و طبیعت و نیز رابطه قوانین ساخته بشر و قوانین طبیعت را مد نظر داشته باشد، و نیز به قوانین غیرارادی بشر توجه داشت. او می‌گوید: «موجودات خاص با شعور، همچون انسان می‌توانند قوانینی به دلخواه خود وضع کرده و داشته باشند، ولی ضمن داشتن قوانین خود ساخته، قوانین دیگری هم دارند که خودشان وضع نکرده‌اند، وی علاوه بر عوامل ثابت جغرافیایی و اقلیمی، رفتار فرهنگی انسانها را تابع اخلاق، آداب و رسوم و قوانین موجود در اجتماع می‌داند و نوع رفتار سیاسی و اجتماعی هر انسان را ترکیب و آمیزه‌ای از این سه در نظر می‌گیرد که باید میان آنان تناسب وجود داشته باشد. او می‌گوید: «قوانین باید با تمام جزئیات محیط و مردمانی که بر آنها مسلط می‌شود و اساس روابط آنها را تشکیل می‌دهد، متناسب باشد» (منتسکیو، ۱۳۶۲، ص ۸۵).

صحبت کردن در خصوص فرهنگ و ارتباط آن با حقوق و مهم تر از همه تصور رشته ای تحت عنوان حقوق فرهنگ از یک سو نیاز به داشتن دانش تخصصی در زمینه فرهنگ دارد تا بتوان از فرهنگ تعریفی ارائه کرد و فرهنگ غربی و اسلامی را شناخت و از سوی دیگر نیاز به آشنایی با اصول کلی حقوقی و فلسفه علم حقوق دارد.

بند اول: مفاهیم و مبانی

۱. مفهوم فرهنگ

گرچه تعریف واژه «فرهنگ» برای بیان و درک «حقوق فرهنگ» اهمیت اساسی دارد، اما یافتن تعریفی برای آن به گونه‌ای که مقبولیت فراگیری داشته باشد، دشوار است. در واقع در متون مختلف تعریف‌های متفاوتی از این واژه ارائه شده است. واژه فرهنگ را می‌توان در هر دو معنای

وسیع و محدود آن به کار برد. می‌توان فرهنگ را مجموعه فعالیت‌های انسان، تمامیت ارزش‌ها و عمل و یا در شکلی عالی‌تر، بالاترین فعالیت‌های خلاقانه و دستاوردهای موجودات انسانی دانست که در قالب موسیقی، ادبیات، هنر و علم متجلی شده است.

تی اس الیوت شاعر و نویسنده انگلیسی^۱، فرهنگ را «شیوه زندگی» معرفی کرده است، نه مجموع فعالیت‌های انسان (تی اس الیوت، ۱۳۸۱، ترجمه حمید شاهرخی، ص ۱۱).

هنری استفن لوکاس^۲ مردم‌شناس تاریخی آمریکایی نیز در کتاب تاریخ تمدن خود، فرهنگ «راه مشترک زندگی، اندیشه و کنش انسانی» شناسانده است (هنری استفن لوکاس، ۱۳۸۷، عبدالحسین آذرنگ، ص ۴).

بعضی از پژوهشگران علوم اجتماعی پدیده فرهنگ را نتیجه تجربه اجتماعی بشر داختر نشان ساخته‌اند که فرهنگ، در دوره تلاش‌های مداوم انسان برای از بین بردن نیازهای به وجود آمده و تکامل یافته و شامل تمامی ابزار و مصنوعات می‌شود که بشر در این ادوار نیاز پیدا کرده است (آلفرد مک کلانک لی، ۱۳۶۹، ترجمه محمد حسین فرجاد، ص ۱۵۴).

«هردر» فرهنگ را پرورش رو به کمال استعدادها تعریف می‌کند و آدلونگ، ادب‌آم پیرایش را فرهنگ می‌نامد. از نظر هردر، آنچه در طول تاریخ بشریت به وجود آمده و د زندگی ملتها موجود بوده، فرهنگ است و فرهنگ، والاترین مرحله توسعه بشریت در زندگی ملت است (چنگیز پهلوان، ۱۳۷۲، ص ۹).

حضور فرهنگ در تمامی زوایای زندگی هر انسانی به مثابه عنصری تعیین کننده در حیات فردی و اجتماعی وی به حس و مشاهده قابل درک است. زبان، اخلاق، ادبیات مبارزه و آشتی، حکومت، اقتصاد، مدیریت، نمودهای هنری، نمودهای تمدنی، شکل‌ها حاصله از نوع بافت اجتماعی اقوام و جمعیتها، ترقیات و زوال تمدنها و هر آنچه به عنوان از وجود انسان در پهنه گیتی به چشم می‌خورد هرگونه تحولی در آنها نشأت گرفته از نوع عنصر فرهنگ، در میان آنهاست. وقتی به تاریخ فرهنگ نظر می‌افکنیم یکی از پیچیده‌ترین را می‌بینیم که تاکنون هر کس براساس تخصص خود تعریفی از آن ارائه داده است و بیشتر به مصداق بوده و نتوانسته‌اند یک تعریف جامع و مانع ارائه کنند. نوشتار حاضر مفهوم نسبتاً «فرهنگ» و «حقوق فرهنگ» را می‌پذیرد. پذیرش مفهوم گسترده تر حقوق فرهنگ به این

که حق تحصیل، حق بهره‌برداری از پیشرفت علمی و حق دسترسی به اطلاعات از جمله حقوق مسلم فرهنگی است. پاسداشت و حمایت از تمامی مظاهر و کالاهای فرهنگی نیز بخش عملیاتی حقوق و فرهنگ را تشکیل می‌دهد.

۱- ا. ریشه‌شناسی؛ اصطلاح‌شناسی فرهنگ

واژه فرهنگ در غرب نخست به معنای کشت و کار و تولید در عرصه کشاورزی و باغداری و نظایر آن به کار رفته، ولی بعدها نوسانات بسیاری یافته و در کاربردهای سیاسی و اجتماعی پس از رنسانس تدریجاً مفاهیمی مانند بهسازی، پیشرفت، رشد و ترقی، دستاوردهای علم، تمدن جدید و همچنین حالت‌هایی از قید ایمان را یافته است (رفیع، ۱۳۷۳، ص ۲۶۱).

از این زمان بود که این مفهوم به طور گسترده در مکاتب فلسفی و علوم اجتماعی به کار رفت تا آنجا که تا آخر قرن هجدهم کثرت معنایی این دو لفظ فیلسوف آلمانی «یوهان گوتفرید هر در»^۱ را به ذکر این نکته در باب فرهنگ و داشت که هیچ چیز نامعین‌تر از این کلمه نیست. حتی در دوره بعد نیز استعمال گسترده این لفظ باعث وضوح آن نشد.

واژه فرهنگ را حتی اگر فارغ از هر حسن یا سوء سابقه تاریخی در نظر بگیریم، باز هم در مقام تعریف، نظرات گوناگون و اختلاف‌افکنی پیرامون آن اظهار شده است. کم‌تر مفهومی به اندازه فرهنگ در حوزه علوم اجتماعی در معرض تفسیرها و تعبیرهای گوناگون بوده و سبب تنوع معنایی آن شده است. از بین تعاریف فرهنگ «هرسکویتس» به ۲۵۰ تعریف و «کروبر» به ۳۰۰ تعریف پیرامون آن اشاره می‌نماید و گاه رقم ۴۰۰ تعریف را نیز برای فرهنگ ذکر کرده‌اند (پژوهنده، ۱۳۷۴، ص ۳).

البته باید توجه داشت که تنوع و تعدد موجود در تعریف فرهنگ تا حد زیادی معلول ابعاد و زوایای مختلف نگرش به آن است و تا حدی متأثر از اقتضای طبیعت این مفهوم است. درواقع فرهنگ از جمله مفاهیمی است که با وجود کاربردهای فراوان آن در زبان گفتاری و نوشتاری تفاسیر و معانی مختلفی را در بطن خود به همراه دارد.^۲

1. Johann Gottfried von Herder.

۲. از نظر لغوی فرهنگ اسم مرکبی است که از فرهیختن انشفاق یافته و به معنای ادب و هنر، علم آموختن، فضائل انسانی و هنرمندی و هنروری آدمی بوده است. در لغتنامه‌های قدیم فرهنگ را عقل و دانش، اخلاق و فضیلت، علم و ادب، تعلیم و تربیت، بزرگی و فرزادگی، حکمت و دیانت و مجموعه‌ای از این فضایل دانسته‌اند. (رفیع، ۱۳۷۳، ص

نخستین کسی که فرهنگ را از تعریف کلاسیک آن خارج کرد و مترادف با تمدن به گرفت، «ادوارد بانت تیلور»^۱ مردم‌شناس انگلیسی بود که در سال ۱۸۷۱ م با انتشار *primitive culture* فرهنگ را به عنوان مجموعه‌ای کامل، شامل دانش، عقاید، هنر، اخلاق، آداب و رسوم و توانایی‌هایی که بشر به عنوان عضوی از جامعه آنها را اخذ می‌کند، معنا (گی‌روشه، بی‌تا، ترجمه زنجانی‌زاده، ص ۱۲۸).

ساموئل کینگ فرهنگ را چنین تعریف می‌کند: «مجموعه‌ی دانش و افکار و آرای اخلاق و قوانین و مقررات و سایر عاداتی است که انسان به عنوان عضو یک جامعه کسب می‌کند (سا کینگ، ۱۳۵۵، ترجمه مشفق همدانی ص ۵۵). در بین تمامی موجودات زنده انسان تنها موجودی است که دارای فرهنگ است. چون متفکر و ناطق است. با وجود نقاط مشترک در تعاریف هم هر کدام از آنها جنبه‌ای از زندگی انسان را در نظر گرفته اند که برای فرد دیگر ممکن فرهنگ نباشد. از این رو برخی از رفتارهای فرهنگی مثلاً در یک جامعه اسلامی با جامعه متفاوت است. لذا حمایت یا عدم حمایت از برخی رفتارها یا کالاهای فرهنگی هم به مخصوص هر جامعه بدل می‌گردد. فرهنگ را بیشتر جنبه‌های معنوی انسان و جامعه و تمدن جنبه‌های مادی اطلاق می‌کنند. به عبارتی فرهنگ در ماست و تمدن در ابزار ماست (راد ۱۳۷۰، ص ۱۷).

ابن خلدون در موضوع «پولیس»^۲ می‌گوید: «معنای کلی اصطلاح فرهنگ، همان پولیس یا یعنی مدینه فاضله به اصطلاح مسلمانان است» (مقدمه ابن خلدون، ۱۳۸۸، ترجمه گنابادی ج ۱، ۶۸؛ ص ۲، ۱۲۶ و ۳۶).

ملاحظه در تعریف ابن خلدون و اشاره به ابعاد مادی و معنوی و نقش تربیتی، آموزه، تأثیرگذاری فرهنگ بر سایر ابعاد زندگی و تبیین قلمرو آن، زنده‌ترین و جامع‌ترین و در عین‌نوترین تعریفی است که هنوز در سطح مطالعات جامعه‌شناسی، از فرهنگ، مطرح است و چنانچه در تعریف «تیلور» مشاهده کردیم، با توجه به تأخر زمانی او و خوشه‌چینی غربیان از علوم اسه بعید به نظر نمی‌رسد که وی نظریه خود را از ابن خلدون اقتباس کرده باشد.

۲۶۱. در لسان‌العرب (ثقافه) نیز به معنای خبرگی، مهارت، زیرکی و تیزهوشی می‌باشد که ریشه آن ثقف، یتقف

و حاذق شد) بوده است. (ابن منظور، بی‌تا، ص ۱۹)

با نگرشی فراگیرتر و عمیق به مسأله، در می‌یابیم مفهوم فرهنگ، مانند وجود در فلسفه است که در عین وحدت، کثرت و در ضمن کثرت، وحدت دارد و در همه جا و همه چیز، حضور آن یقینی است. جمع دیگری هم هستند که فرهنگ را وجه فعال و ناپیدای زندگی تاریخی انسان دانسته و به منزله روح و ذهن جمعی انسان در مقابل جسم و فعل افراد جامعه، محسوب داشته‌اند (پژوهنده، ۱۳۷۴، ص ۸۷). با توجه به چنین رسوخ گسترده و فراگیری فرهنگ، لاجرم توجه به فضاها و بسترهایی که فرهنگ از آنها کالاهایی می‌سازد اهمیت بسزایی پیدا می‌نماید.

۱-۲. تولید فرهنگ در جامعه

برای مطالعه درباره فرهنگ باید پدیده‌های درون‌ذهنی، یعنی برداشت ذهن و تفکیک مفاهیم خارجی و درونی انسان را موشکافانه بررسی کرد و برای آگاهی از رابطه فرهنگ با دیگر عناصر آن لازم است واقعیت پدیده‌های طبیعی را که از ذهن بشر نشأت گرفته است بررسی نمود. بدین سبب است که «باتومور» فرهنگ را به جامعه‌شناسی ذهن تعبیر می‌کند (تی. بی. باتومور، ۱۳۷۰ ترجمه سید حسن منصور و سید حسن حسینی کلجاهی، ص ۱۳۶).

کودکی که به دنیا می‌آید به اعتبار رشد تدریجی جسمی، روحی، عقلی و برحسب نیازهای غریزی از راه تماس با محیط، با مفاهیم عام یعنی آنچه از روابط مختلف و رسوم و سنتها و برداشتهای اجتماعی، که زیربنای تفکرات، احساسات و اعمال بشر است آشنا می‌شود. این آشنایی با محیط خارجی و مفاهیم عام، زیربنای فرهنگی او را می‌سازد و او را به سوی فرهنگ‌پذیری و جامعه‌پذیری سوق می‌دهد. این آموزش در مورد روابط موجود در جامعه خودبه‌خود از راه تماس جبری و به نسبت رشد عقلی ایجاد می‌شود. این روابط در سطحی که مبین نیازهای مادی و روحی مشترک انسانهاست تمدن نامیده می‌شود. تمدن را در این تعبیر می‌توان مجموع رسوم، آیین‌ها، شناساییها و مهارتها و وسایل و ابزار و روابط و نظامها و قدرتها دانست. اما در فرهنگ، مفاهیم عمومیت خود را از دست می‌دهند و برخلاف تمدن از راه تماس جبری انسان با محیط به دست نمی‌آیند؛ زیرا محتوای آن مجموع رسوم، آیین‌ها، شناساییها، مهارتها و... عناصر تشکیل‌دهنده روابط اجتماعی جامعه نیست، بلکه فرهنگ رابط انسان با محیط است و خمیرمایه و جوهر و سازنده و آفریننده عناصر جدید برای تکامل یک مرحله تازه و پیشرفت جامعه محسوب می‌شود. در حقیقت این فرهنگ است که قدرت پیشرفت و تکامل تمدن را ایجاد می‌کند. به عبارت دیگر، تمدن همایش ابزار و فنون و رفتارهای واقعی موجود در جامعه در قرون متوالی و حتی در یک

برهه از زمان است. ولی فرهنگ نحوه و شیوه به کارگیری ابزار و فنون و رفتارهای اجزاء جامعه در گذشته می‌باشد. لذا آثار و ابزار باقی مانده از گذشتگان را جزء تمدن می‌نامند، و شکایات آن آثار و ابزار را جزء فرهنگ قلمداد می‌کنند. وانگهی ساختار جوامع و اجتماعات گذشتگان را نیز جزء تمدن می‌دانند (رستگار مقدم، ۱۳۸۰، ص ۲۶۰).

میان این نوع تمدن و فرهنگ، یا به عبارت دیگر بین فرهنگ و جامعه نباید جدایی انداخت. برخی از دانشمندان این دو را از یکدیگر متمایز ساخته و برای هر یک بدون توجه به دیدگاه تعریفی ارائه داده‌اند و به طور کلی در نگرشهای رایج جامعه‌شناسی و فرهنگ به قرار دادن اجتماع و جامعه در یک سو و فرهنگ معنادار و معرفت در سوی دیگر گرایش دارند و از طریق می‌کوشند تا حد امکان میان فرهنگ و جامعه تمایز قائل شوند (رستگار مقدم، ۱۳۸۰، ص ۲۶۲).

کارل مانهایم^۱ این تمایز را رد می‌کند و می‌گوید: نباید بین فرهنگ و جامعه حیطه‌ای مستقل در نظر گرفت. او معتقد است از دیدگاه جامعه‌شناسی معرفت، چنین رویکردی پیش از که در واقعیت قابل تعیین باشد، دارای مشخصه‌های تحلیلی است و تنها به کار نظریه‌پردازی می‌آید، ولی در عمل چنین تفکیکی امکان‌پذیر نیست. طبق این برداشت، تغییر در ساخت اجتماع بر فرهنگ تأثیر می‌گذارد و برعکس، فرهنگ نیز طی بازخورد بر ساخت اجتماعی می‌گذارد، به عبارت دیگر، فرهنگ میانجی فرد و ساخت اجتماعی محسوب می‌شود. مانهایم چنین تفکیکی مخالف است؛ زیرا به نظر او فراگردهای اجتماعی در درون ساختهای زندگی قرار دارند و در نتیجه قادر نیستند از نفوذ آن رهایی یابند. از این رو، با تفکیک جامعه فرهنگ بخش مهمی از واقعیت از دست می‌رود. این نوع نگرش خاص به رابطه میان فرهنگ جامعه (یعنی تفکیک بین این دو) به نسبی‌گرایی فرهنگی منجر شده است (جهانگیر معینی، ص ۱۳۳).

Karl Mannheim

برای شناخت پدیده‌های فرهنگی تلفیق درک تفسیری با نقد ایدئولوژی را پیشنهاد می‌کند. این نوع جهت‌گیری جامعه‌شناسی فرهنگ «مانهایم» مشاهده می‌شود. او همچنین آن را «جامعه‌شناسی ذهن» می‌نامد و معتقد است جامعه‌شناسی فرهنگ مطالعه فراگردهای ذهنی و شناخت اهمیت آنها در چارچوب اجتماعی‌شان است؛ در «مانهایم» نظریه فرهنگ خود را بر مبنای رابطه ذهن و جامعه استوار کرده است.

نتیجه تعقل و احساسات و عمل انسان، فرهنگ است و این نیز پیوسته در تغییر و دگرگونی است؛ زیرا عقل انسان دائماً در حال تغییر و دگرگونی است. عمل انسان تابع احساس و عقل و اندیشه اوست. عواملی وجود دارد که تفکر و احساسات و عمل انسان را تحت تأثیر قرار می‌دهد و آن عوامل گاهی درونی است و گاهی بیرونی. عوامل درونی تغییرات فرهنگ عبارت است از: نوآوری، پیشرفتها، نگرشها و... و عوامل بیرونی نیز شامل: نخبگان، جنگ، انقلاب و... بدین ترتیب فرهنگ و زمینه‌های آن همواره متناسب با زمان و مکان در تغییر و دگرگونی است، و حتی فرآورده‌های فرهنگی از جمله حقوق را تحت تأثیر قرار می‌دهد، به طوری که آدام شاف می‌گوید: «دگرگونی در حیطه فرهنگ نیز بر فرآورده‌های فرهنگی تأثیر متقابل می‌گذارد» (آدام، شاف، بی‌تا، ترجمه فریدون نوایی، ص ۱۱۱). حتی اگر حقوق را هم فرآورده‌ای فرهنگی ندانیم لاجرم، حقوق حتی ناچار است گاهی به مثابه یک ضمانت اجرا به کمک فرهنگ بیاید.

با توجه به تبیین مفهوم فرهنگ، حال باید به این سؤالات پرداخت که آیا حقوق با فرهنگ ارتباط دارد؟ آیا حقوق جزء عناصر فرهنگ محسوب می‌شود؟ قبل از پاسخ لازم است به طور اجمال حقوق تعریف شود و فرق آن با قانون مشخص و جایگاهش در جامعه معین شود.

۲. مفهوم حقوق

به طور کلی به دست دادن تعریفی از حقوق، مانند دیگر شاخه‌های علوم اجتماعی، کار آسانی نیست. دیدگاهها و مکتبهای فلسفی و اجتماعی از یک سو و پیچیدگی و گسترش پیوندهای حقوقی از سوی دیگر، این دشواری را فراروی ما نهاده است. شاید بسیاری از حقوقدانان مفاهیم و کاربرد واژه حقوق را بدانند، ولی اگر بخواهند به این پرسش پاسخ گویند که حقوق چیست، از ارائه تعریف جامع و مانع دورمانده و نتوانند تعریفی دقیق و یکسان به دست دهند. دیدگاههای مختلفی در تعریف حقوق ارائه شده که با بررسی آنها می‌توانیم دریابیم که چه رابطه‌ای میان مفهوم فرهنگ و حقوق نهفته است.

به نظر پیروان مکتب تحقیقی اجتماعی، وظیفه حقوق عبارت از کشف و مطالعه قواعدی است که بر گروههای انسانی حکومت دارد؛ یعنی حقوق علم محض است و موضوع آن بررسی حوادث اجتماعی و سیر تاریخی آنها و کشف قواعد حاکم بر رویدادهای اجتماعی است (کاتوزیان، ۱۳۷۷ ص ۷۰).

در واقع حقوق مجموع قواعد الزامی حاکم بر روابط افراد جامعه است و حقوق را در این به عنوان حقوق ذاتی یا حقوق بالذات نیز می‌نامند. در حقوق ذاتی یا بالذات برای افراد جاه حقوق و تکالیف آنها مواردی پیش‌بینی شده است؛ از جمله درباره حقوق فردی نیز تعیین تک شده و مباحث این شاخه از حقوق راجع به روابط افراد یک گروه اجتماعی یا یک مملکت جامعه بین‌المللی است؛ مانند حقوق ایران، حقوق فرانسه، حقوق اسلام، حقوق عام مل بین‌المللی (رضا علومی، ۱۳۴۸، ص ۱).

یک معنای حقوق، جمع حق است، حق در معنای امتیازات ویژه در نظر گرفته شده برای افراد گروه‌ها؛ و حقوق، جمع این امتیازات است. معنای دیگر کلمه حقوق، مجموعه بایدها و نباید است که اعضای یک جامعه ملزم به رعایت آنها هستند و دولت ضمانت اجرای آن را بر عهده دارد. حقوق در این معنا در واقع، اسم جمع است، مثل کلمه قبیله و گروه. بعضی در این معنای حقوق را مترادف با قانون گرفته‌اند و مثلاً به جای حقوق اسلام، کلمه قانون اسلام را به می‌برند (خسرو شاهی، ۱۳۸۵، دانش‌پژوه، ص ۱۷). معنای دیگری که برای حقوق در نظر گرفته‌اند، علم حقوق است و منظور از آن دانشی است که به تحلیل قواعد حقوقی و سیرت آنها می‌پردازد. در این معنا کلمه حقوق از لحاظ لفظ و معنا مفرد است نه جمع (دل و کیو، ۱۳۷۰، ترجمه جواد واحدی، هانری لوی برونل، ۱۳۷۰، ترجمه ابوالفضل قاضی، ص ۱).

قواعد حقوقی، کاری جز بیان روابط اساسی اجتماعی ندارد و نمایانگر نیرومندترین حاکم یعنی شعور جمعی جامعه است. هر تمدنی دارای اجزاء مختلفی می‌باشد که حقوق یکی از اجزاء است و تمامی اجزاء یک تمدن را می‌توان جزء مظاهر فرهنگی زندگی انسان دانست. حقوق خود مظهر فرهنگی زندگی اجتماعی بشر است؛ لذا حقوق را می‌توان به مجموع قواعد تفسیر نمود که به یاری آنها جامعه در برابر بی‌نظمی و بی‌عدالتی‌هایی که مانع بقاء یا پیشرفت می‌ایستد.

حقوق طبیعی (فطری) یکی دیگر از انواع حقوق است که فطرت انسانی پایه قواعد آن است کسی نمی‌تواند آن را سلب نماید و یا آن را اعطا کند؛ زیرا با خلقت انسان این حقوق مقرر می‌شود؛ مانند حق آزادی، حق تفکر و اندیشیدن و... کسی نمی‌تواند بگوید نباید فکر کنی کسی نمی‌تواند از اندیشیدن جلوگیری کند، تنها می‌توان از آثار فکر و اندیشه جلوگیری کرد بنابراین برای جهت دادن و کنترل اندیشه و فکر، باید از طریق حقوق عمومی و اجتماعی استفاده شود. در حقیقت قاعده حقوقی برای نظام بخشیدن تفکر و اندیشه در اجتماع فعالیت می‌کند.

۱-۲. فلسفه حقوق و جرایمی ها

انسان موجودی است مستقل و با خواستها و نیازهای ویژه خود، شخصیتی ممتاز از دیگران دارد. ولی، زندگی همین فرد مستقل چنان به سرنوشت دیگران آمیخته است که گویی پاره‌ای از اجتماع است و هیچ وجود مستقلی در برابر آن ندارد. زندگی فردی و اجتماعی انسان دو چهره گوناگون از حقیقت زندگی اوست و مهمترین مسأله درباره هدف حقوق این است که چگونه باید ضرورت‌های این دو زندگی را با هم جمع کرد و مقصود نهایی از قواعد حقوقی تأمین کدام یک از آنهاست؟

فلسفه حقوق به الزام آور بودن قواعد، مبنای ارزش آنها، اهداف قواعد، تمایز قواعد حقوقی، اخلاقی و مذهبی و تمایز قانون خوب و بد می‌پردازد و رشته‌ای از حقوق که به این گونه پرسش‌ها پاسخ می‌دهد و نظریه‌های کلی را درباره حقوق، قطع نظر از نظام یا شعبه خاص آن، فراهم می‌سازد، فلسفه حقوق نام دارد. در زبان فارسی این عنوان بر عناوینی چون «کلیات حقوق» و «نظریه کلی حقوق» برتری دارد (کاتوزیان، ۱۳۷۷، ص ۱۹ و ساکت، ۱۳۷۰، ص ۱۸).

برخی دیگر از حقوق‌دانان ضمن سعی در ارائه تعریف دقیق‌تری از فلسفه حقوق معتقدند؛ فلسفه حقوق، شعبه‌ای از علم حقوق است که در واحدهایی از اصول حقوقی جست‌وجوگری می‌کند تا بتواند آنها را در قواعد کوچک‌تر استعمال کند و آن قواعد را به وجه صحیح هدایت نماید، پس فلسفه حقوق به نوبه خود جویای وحدت در کثرت است. مقصود از کثرت همان قواعد کوچک‌تر است (محمدجعفر جعفری لنگرودی، ۱۳۸۰، ۴۷۴).

در بیشتر جوامع بشری، اخلاق و قواعد آن تحت تأثیر مفاهیم دینی و فرهنگی قرار دارد و می‌توان گفت در بسیاری از جوامع بخش مهمی از حقوق برپایه مفاهیم اخلاقی بنا شده است؛ این ادعا از حیثه قانونگذاری در آن جوامع به‌خوبی آشکار است. برای حفظ یک نظم حقوقی نیاز به اخلاق و ارزشهای اخلاقی در جامعه داریم. گرچه ضمانت اجرای حقوقی و قواعد آن بیشتر از ضمانت اجرای اخلاق می‌باشد، لکن ضمانت اجرای بسیاری از قواعد حقوقی براساس مبانی اخلاقی و فرهنگی است؛ باتومور در این باره می‌گوید:

«به طور کلی می‌توان گفت که حفظ یک نظم حقوقی به فضای اخلاقی جامعه بستگی دارد. میزان تأثیر مقررات حقوقی هرگز فقط به تهدید با ضمانت اجراهای جسمانی بستگی ندارد، بلکه مبتنی است بر احترام مردم به قانون و به یک نظم حقوقی خاص، که خود ناشی از تأیید اخلاقی حقوق، به عنوان تجلی عدالت اجتماعی است» (باتومور، ص ۲۹۶). این جملات به خوبی مبین

پیوستگی و وابستگی دو مفهوم حقوق و فرهنگ است. به گونه‌ای که حتی ما را به این اندامی دارد که چه بسا می‌توان از «فلسفه حقوق فرهنگ» سخن به میان آورد.

۲-۲. خاستگاه حقوق

مبنا و منشأ حقوق، اصل یا قاعده‌ای کلی است که نظام حقوقی مبتنی بر آن باشد و قواعد مقررات حقوقی براساس آن وضع گردد. بدین ترتیب می‌توان مدعی شد که فرهنگ یا اخلاق فرهنگی مبنای حقوق است؛ زیرا مبانی حقوق همیشه از یک کلیت وسیعی برخوردار است قانونگذار قوانین و مقررات را با توجه به این مبانی کلی و براساس آنها وضع می‌نماید. منشأ الزام بودن قواعد و مقررات اجتماعی نیز از همین مبانی کلی است. برای درک بهتر این مطلب فرهنگ و ارزشهای فرهنگی مبنای حقوق هر جامعه‌ای است، توجه به دو مسأله ضروری است: الف- تضاد میان ارزشهای فرهنگی و ارزشهای حقوقی جامعه به بی‌هویتی شخص و رفتار پرخاشگرانه او می‌انجامد؛ مثلاً فردی که مسلمان است اگر به یکی از کشورهای غربی مسافه کند، چون تفاوت و تغایر میان ارزشهای فرهنگی خود و حقوق جاری یعنی ارزشهای اجتهاد غرب را مشاهده می‌کند، در این صورت ممکن است فرد مسلمان احساس ناامنی، دوگانه شخصیتی و بی‌هویتی نموده و بعضاً در صورت عدم موفقیت در تطبیق و برقراری موازنه ارزشهای فرهنگی خود و ارزشهای اجتماعی موجود دست به رفتارهایی ناقض ارزشهای حاکم قواعد حقوقی بزند.

ب- جرم در هر کشور تعریف خاصی دارد که مطابق با فرهنگ آن کشور ارائه می‌شود. حاکم مجموعه قواعد و قوانین الزام‌آور می‌باشد باید براساس فرهنگ جامعه حرکت نماید؛ از این نمی‌تواند چیزی را که از نظر فرهنگی جرم نیست، جرم بشناسد و بالعکس؛ برای مثال به رو زیر اشاره می‌شود:

محمدبن یعقوب از طریق خودش از عمروبن نعمان جعفی نقل می‌کند که امام صادق علیه‌السلام دوستی داشت که همواره همراه آن حضرت بود. روزی به غلام امام صادق علیه‌السلام گفت: فرزند آلوده دامن کجا بودی؟ آن حضرت متوجه شدند و دست خود را بر پیشانی‌شان زدند فرمودند: سبحان‌الله! مادرش را قذف (توهین) کردی. در حالی که تو را فردی با ورع می‌داند ناگهان ورع و خدا ترسی خود را از دست دادی عرض کرد: فدایت شوم مادر او زنی از اهل سب مشرک است. آن حضرت فرمود: آیا نمی‌دانی که هر امتی برای خودش دارای نکاحی است.

شو از من عمروبن نعمان جعفی می گوید: ندیدم او را که دیگر با آن حضرت راه برود تا این که مرگ میان آنان فاصله انداخت» (عاملی، بی تا، ج ۱۱، ص ۵۹ و ۳۳۱؛ ج ۱۲).

در اینجا سخن از ارزشهای فرهنگی است. در هر کشوری ارزشهای فرهنگی نسبت وثیقی با اخلاق و ارزشهای اخلاقی دارد. بدین سبب می توان ادعا نمود که یکی از خاستگاههای اساسی قواعد حقوقی، اخلاق و ارزشهای اخلاقی است که بخشی از فرهنگ را می سازد. البته نباید به اشتباه ایراد گرفته شود که وجدان فردی قلمرو واقعی اخلاق است، در حالی که اجتماع و جمع قلمرو واقعی حقوق می باشد؛ یعنی حوزه اجرایی قواعد اخلاقی با حوزه اجرایی حقوق متفاوت است، پس چگونه اخلاق خاستگاه قواعد حقوق می شود؟ اگر چه میان این دو حوزه تفاوتی مشاهده می شود، اما همان طور که حوزه اجرایی اخلاق، فرد است، حوزه اجرایی حقوق و قواعد آن نیز می تواند فرد باشد.

باید به این نکته توجه شود که گاه در یک جامعه فعالیت اقتصادی انجام می شود و رابطه بین این فعالیتها را که رابطه اقتصادی می نامند، بر مبنای سود سنجیده می شود. برای عدم هرج و مرج و تجاوز به حقوق اقتصادی دیگران قواعدی به وجود آمد که آن را قواعد اقتصادی نامیدند؛ حقوق هم دارای قواعدی است که برای نظم بخشیدن به روابط بین انسانهاست و ارزشهای اخلاقی مبنای قواعد حقوقی است؛ مثلاً اگر فرض شود که همه افراد جامعه ای آراسته به اخلاق و ارزشهای اخلاقی شوند و نیز متعهد به اجرای آن باشند، آیا باز هم جایی برای قواعد حقوقی باقی می ماند، اما اگر ارزشهای اخلاقی از جامعه حذف شوند، جامعه ای را باید تجربه نمود که در آن نه از حقوق خبری است و نه از قواعد آن.

۳-۲. تفاوت حقوق، قانون و شریعت

منشأ حقوق، فرهنگ جامعه است. بدین ترتیب حقوق به مجموعه قواعدی اطلاق می شود که بر اشخاص - از این جهت که در اجتماع هستند- حکومت می کند. وقتی در منابع حقوق از قانون سخن گفته می شود و این منبع در برابر عرف به کار می رود، مقصود تمام مقرراتی است که از طرف یکی از سازمانهای صالح دولت وضع شده است. خواه این سازمان قوه مقننه یا رئیس دولت یا یکی از اعضای قوه مجریه باشد. پس در این معنی عام، قانون شامل تمام مصوبات مجلس و تصویبنامه ها و بخشنامه های اداری نیز می شود. ولی در اصطلاح حقوق اساسی ما، قانون به قواعدی گفته می شود که یا با تشریفات مقرر در قانون اساسی، از طرف مجلس شورای اسلامی وضع شده

است، یا از راه همه‌پرسی به طور مستقیم به تصویب می‌رسد (اصول ۵۸ و ۵۹). یعنی قانون و ویژه‌ای دارد که با تصمیمهای قوه مجریه متفاوت است و آنها را نباید به جای هم استعمال کرد. همین جهت، پاره‌ای از نویسندگان پیشنهاد کرده‌اند که هر جا مقصود معنی عام قانون باشد، کلمه «متون» در برابر عرف گفته شود و بعضی نیز اصطلاح «حقوق نوشته» را ترجیح دادند (کاتوزیان، ۱۳۸۳، ص ۱۲۰).

اما در اصطلاح فقها مراد از شریعت، مجموعه احکام شرعی است که خداوند آن را بندگان خود سنت قرار داده است و از طریق پیامبران ابلاغ گردیده و در بردارنده احکامی است اولاً، رابطه انسان را با خودش و ثانیاً، رابطه او را با پروردگارش و ثالثاً، رابطه او را با هم‌نوع تنظیم می‌کند. پس شریعت، نظام فراگیری است که تمامی جوانب و زوایای زندگی آدمی را برمی‌گیرد و شریعت اسلامی نیز یعنی مجموعه‌ای از احکام، مقررات و قواعد شرعی که خداوند جل آن را برای بندگان خود تشریح کرده و برگزیده است. این احکام توسط خاتم پیام حضرت محمد بن عبدالله (ص) ابلاغ گردیده است (عباس کعبی، ۱۳۸۳، ص ۹۹). تفکیک مفاهیم حقوق و قانون و شریعت و تکیه بر آنها به معنی بی‌ارتباطی شریعت با مقوله فرهنگ نیست. گاهی اوقات بسیاری از پدیده‌ها و رفتارهای فرهنگی می‌توانند ریشه در شریعت داشته باشند چنانکه بسیاری از قواعد حقوقی نیز چنین‌اند. این بدین معنی است که حقوق و فرهنگ می‌توانند هر دو از شریعت تغذیه کنند.

۴-۲. اقسام حقوق و نسبت آن با فرهنگ

در یک نظر، حقوق را می‌توان به دو گونه تقسیم کرد: حقوق برون‌ذاتی (موضوعی) و حقوق درون‌ذاتی (فردی). وقتی حقوق را به طور کلی تعریف می‌کنیم، «مجموعه قواعد و مقرراتی است که میان همه افراد انسانی که در اجتماع زندگی می‌کنند، حاکم است». این معنی و مفهوم حقوق به گونه مطلق و کلی است. حقوق فردی به سه گروه اصلی تقسیم می‌شود:

۱- حقوق سیاسی؛ حق سیاسی اختیاری است که شخص برای شرکت در قوای عموم سازمانهای دولت دارد: مانند حق انتخاب کردن و انتخاب شدن در مجالس قانونگذاری و پذیرش تابعیت.

۲- حقوق عمومی: حق عمومی مربوط به شخصیت انسان و ناظر به روابط دولت و مردم است مانند حق حیات و آزادی وجدان و بیان. عنوان فصل سوم قانون اساسی درباره «حقوق ملت» ناظر

همین گروه است. هرچند که حقوق عمومی بیشتر در برابر قدرت دولتها مورد استناد قرار می‌گیرد، در روابط خصوصی نیز قابل اجراست. هر کس باید به حیات و آزادی و شرافت و شخصیت دیگران احترام گذارد (کاتوزیان، ۱۳۷۷، ص ۲۵۵).

۳- حقوق خصوصی: حق خصوصی اختیاری است که هر شخص در برابر دیگران دارد: مانند مالکیت، حق ابوت و بنوت، حق شفعه و حق انتفاع (کاتوزیان، ۱۳۷۷، ص ۲۵۶). بنابراین حقوق به معنای فردی، امتیازی است که فقط به فرد تعلق دارد.

حقوق برون‌ذاتی و درون‌ذاتی در مقایسه با جامعه و برخوردشان با اجتماع معنی پیدا می‌کند، گاهی حقوق درون‌ذاتی با ملاحظه خویشتن خویش لحاظ می‌گردد و می‌گویند حق اعضا و جوارح بر انسان که همان حقوق شخصی است، اما در آن جا حقوق شخصی با ملاحظه اجتماع است و در این جا با ملاحظه فرد و شخصیت خود است. حقوق ذاتی برای فرد یا گروهی حق فردی را می‌شناسد و صاحبان حق می‌توانند در روابط خود با افراد و گروهها و در زندگی اجتماعی از این امتیاز و قدرت استفاده کنند. برای آن که فرد ذی‌حق بتواند از حق خویش استفاده کند باید حقوق ذاتی از نظر حفظ نظم جامعه، حق فردی را معتبر بشناسد و آن را مورد حمایت قرار دهد.

بنابراین حق فردی نمی‌تواند بدون تأیید حقوق ذاتی وجود پیدا کند؛ مثلاً برای آن که صاحب حق مالکیت (حق فردی) بتواند از حق خویش بهره‌مند شود، باید حقوق ذاتی (قوانین و مقررات جامعه) حق مالکیت را مورد تأیید قرار دهد و از صاحب این حق حمایت نماید.

قواعد حقوق و نظام حقوقی مآخذ گوناگونی دارد که با مآخذ پدیده‌های اقتصادی، سیاسی و سایر پدیده‌های اجتماعی مانند پدیده فرهنگی مرتبط می‌باشد و هر یک از این قواعد دارای فلسفه اجتماعی خاصی است. اگر تغییری در یک جزء فرهنگ ایجاد شود، در دیگر اجزاء آن تغییرات انجام می‌شود، اگر در تفکر، نحوه نگرش، احساسات فرد یا افراد جامعه تغییری پدید آید، در اثر این تغییرات، عمل جامعه شکل می‌گیرد و تغییرات و دگرگونیها به وقوع می‌پیوندد؛ به‌طور مثال وجود رسول خدا (صلی‌الله‌علیه‌وآله) در صدر اسلام و آگاهی بخشی فرهنگی ایشان موجب تغییر نگرش در افراد معدودی شد و پس از این که جمع این افراد به حدی رسید که می‌توانستند در جامعه وسیعتری اثر بگذارند، رسول خدا (صلی‌الله‌علیه‌وآله) تبلیغ پنهانی خود را ظاهر ساخت و این تغییرات و تحولات جزئی فرهنگی سرانجام به فرهنگ حاکم جامعه اسلامی تبدیل شد (رستگارمقدم، ۱۳۸۰، ص ۲۶۷).

ممکن است این توهم پیش بیاید که اجزای فرهنگ از یک سو دائماً در تغییر و تحول است از سوی دیگر فرهنگ هم مبنای حقوق است؛ پس حقوق نیز باید پیوسته در تغییر و تحول برای رفع این توهم می‌توان گفت: تغییرات در اجزای فرهنگ موجب تغییر در قواعد می‌شود اما مبنای حقوق را دچار دگرگونی عمده و اساسی نخواهد کرد؛ مثلاً تکنولوژی برای خود دارای فرهنگ خاصی است. ورود این نوع تکنولوژی به هر کشوری فرهنگ خود را هم به دنبال می‌آورد (زیرا تکنولوژی محصول فکر و اندیشه انسان است). چنانچه در تکنولوژی ایجاد شود، فرهنگ را هم دگرگون می‌سازد و این دگرگونی در قواعد حقوق مؤثر خواهد بود؛ یعنی برای کاربرد و کارکرد آن قوانین و مقررات جدیدی وضع می‌شود که اینها جزء قواعد حقوقی است. ورود دستگاههای ارتباطی و گیرنده مختلفی مثل تلفن هاتن‌های ماهواره از جمله فناوریهای نوینی هستند که ضمن ایجاد دگرگونی در فرهنگ مصدق، قواعد مرتبط حقوقی را نیز متحول نموده‌اند.

۳. مفهوم ارتباطات

کلمه «ارتباط» که اکنون به جای لغت communication انگلیسی و فرانسه در ایران می‌رود، مصدر عربی باب افتعال است و در فارسی به صورت مصدری، به معنای پیوند دادن دادن به صورت اسم مصدر، به معنای پیوستگی و رابط استعمال می‌شود (معین، بی‌تا، ص ۹۰ «ارتباط» در زبان لاتین از کلمه communication مشتق شده است و معانی گوناگونی گزارش دادن، بیان نمودن، منتقل کردن، پیوند دادن، تماس گرفتن، منتشر کردن، شرکت عمومی ساختن از آن استنباط می‌شود (لاروس، ص ۳۲۴).

کلمه «ارتباط» در علوم ارتباطات در بردارنده مفاهیم گوناگونی چون انتقال و انتشار آگاندیشه، ایجاد اشتراک فکری و همکاری عمومی است. در بحث ذیل در جهت روشن شدن مفهوم به تعاریفی از «ارتباط» در نگاه متخصصان و صاحب‌نظران علم ارتباطات اشاره می‌شود «کلود شانون»^۱ و «وارن ویور»^۲ دو دانشمند آمریکایی در یکی از کتابهای معروف خود عنوان «تئوری ریاضی ارتباط» می‌نویسند: «کلمه ارتباط معرف تمام جریان‌هایی است که به آن‌ها یک اندیشه می‌تواند اندیشه دیگری را تحت تأثیر قرار دهد. به عبارت دیگر ارتباط

می‌شود که وجدان انسان در وجدان دیگران تصاویر، مفاهیم، تمایلات و رفتارها و آثار روانی گوناگون پدید آورده (معمد نژاد، ۱۳۸۸، ص ۲۶ - ۲۷). اغلب متخصصان برای کلمه «ارتباط» به طور مفرد communication و کلمه «ارتباطات» به صورت جمع communications، معانی متفاوتی بیان می‌کنند.

کلمه ارتباط به طور مفرد، به معنای جریانی است که ضمن آن یک پیام از یک منشأ به یک مخاطب منتقل می‌گردد و به زبان ساده‌تر می‌توان گفت ارتباط شامل چگونگی بیان یک مطلب به یک فرد است (معمد نژاد، ۱۳۸۸، ص ۲۷). در خصوص معنی کلمه ارتباطات به صورت جمع می‌توان به تعریف «ریموند ویلیامز» انگلیسی^۱ در کتاب «ارتباطات» وی اشاره داشت: «کلمه ارتباط در زبان انگلیسی از قدیم به معنای انتقال افکار، اطلاعات و رفتارها از شخصی به شخص دیگر به کار می‌رفته است. اما اکنون این کلمه به معنای راه و وسیله حمل و نقل از مکانی به مکانی دیگر نیز استعمال می‌شود و در معنای اخیر، راه آهن، کانال‌های دریایی، اتومبیل، کشتی و هواپیما و تمام مجراها، وسایط مسافرت و حمل و نقل انسان‌ها و کالاها را در بر می‌گیرد که معمولاً به همه آنها «ارتباطات» می‌گویند. در حالی که وسایل جدید انتقال افکار و اخبار و رفتارهای انسانی از شخصی به شخص دیگر که شامل دستگاههای چاپ، تلگراف، تلفن، بی‌سیم، فیلم، رادیو و تلویزیون هستند نیز ارتباطات نامیده می‌شود» (ویلیامز، ص ۳۳۵). از این رو می‌توان اذعان نمود که امروزه همانند گذشته تمامی وسایل انتقال افکار به ویژه ابزارهای مدرن تولیدکننده فرهنگ ویژه خود هستند. در بند سوم در خصوص میان‌کنشهای این دو حوزه سخن به میان خواهیم آورد.

بند دوم : میان‌کنشهای حقوق و فرهنگ

۱. نیاز حوزه فرهنگ به حقوق

جوامع با هر نظام فکری، هرگز در مرحله ایستا باقی نمی‌مانند؛ اگر چه گاهی تند و گاهی کند، اما پیوسته در حال رشد و تحولند. بنیانی‌ترین و بارزترین نمود تحولات و برجسته‌ترین شاخص مؤثر آنها «مردمند». مردمی که فرهنگ‌ساز، جامعه‌ساز، دولت‌ساز، حال و آینده‌ساز هستند. رشد علوم و تکنولوژی و گسترش فضای اطلاع‌رسانی در دنیای امروز، ملت‌ها را چنان بیدارتر و البته برخوردار از نوعی حسن توقع کرده که به خودی خود دولتها را نیز وامی‌دارد که با تدبیر بیشتری

به سیاستگذاری بپردازند. هر چه میزان آگاهی و توجه به حقوق فردی و اجتماعی و داخلی باشد، تبعاً انتظارات خردمندانه آنها برای برخورداری از یک جامعه سالم و پویا از دستگاه قضه دولت بیشتر خواهد بود. لذا اگر نظام‌های حکومتی، خود الگویی کامل و جامع ارائه ده سیاستی جامع برای نیازهای جامعه اتخاذ نمایند و درصدد رفع معایب و کاستی‌های خویش بر ملتها نیز راضی‌تر از این نظام منتخب خواهند بود. و در غیر این صورت جامعه و عقده‌های مهر آن (با همه‌ی نیازهایی که به طور طبیعی و منطقی ارضا نشده‌است) مسیر خود را به واکنشی دیر یا زود، طی خواهد کرد.

فرهنگ با همه فراگیری معنوی و مادی خویش در نهادهای دین، سیاست، اقتصاد و حتی آداب و اخلاق و اعتقادات، بارزترین نمود تعیین میزان سنجش رشد یک جامعه است. رشد و به وضوح، نظام‌ها با کنش متقابل خویش، میزان آن را برای مردم مشخص می‌نماید و خد مادی و معنوی که ارائه می‌دهند، نوع اهداف و میزان قابلیت و توان فکری و عملی خویش و صحنه‌های سیاست داخلی و نیز جهانی، به معرض نمایش می‌گذارند.

«حقوق» ما تجسم بارزی از «فرهنگ» و نظام فکری و اعتقادی ماست. حقیقت این است اشاعه اطلاعات در جهت فزاینده‌ی علم و بهره‌وری از علوم قضایی سایر کشورها، امری لازم و ضروری است. ماجرای اطلاع رسانی علوم، امروز آنچنان سریع و تأثیرگذار است که فرد در هر منصبی، خود را با روند آن هماهنگ نسازد، نه تنها نسبت به نسل آینده، بلکه نسبت چند سال گذشته از عمر خویش نیز «کم سوادتر» جلوه می‌کند. سازماندهی امروزین فرهنگ حوزه‌های گسترده و مردمی شدن فرهنگ، پیش از پیش نیاز به ساماندهی و قاعده‌مندی اساساً امروزه احساس نیاز به نرم‌افزاری به نام «فرهنگ» که گاه نبود آن علت‌العلل بسیاری نارسایی‌ها و مشکلات شناخته شده است ما را بر آن می‌دارد تا بپذیریم که اگر چه شکل‌گ اجزاء، ویژگی‌های فرهنگ خودجوش و انسانی است و نیاز به قیم ندارد اما صیانت، پالایش کارآمدی و بهره‌وری از فرهنگ نیازمند شاقول علم حقوق است. حقوق به مثابه ابزار عدالت‌مند نظم‌بخشی، امروزه باید به مدد فرهنگ بیاید تا در حوزه‌های تولید، توزیع و مصرف فرهنگ نق قاعده برقرار سازد. آنجا که علم حقوق ممکن است مصلحت‌اندیشانه با عرفهای خود درصدد صیانت و پالایش فرهنگ بیاید چه بسا برای پاسداری از فرهنگ خدمت عظیمی می‌دارد. قوانین مربوط به منع پوششهای نامتعارف، جرم‌انگاری بدحجابی و یا قانون منع استفاد ماهواره و تجهیزات ماهواره‌ای از این دست قواعد حقوقی هستند که به دنبال حفظ و صیانت

فرهنگ عفاف و دینداری برمی‌آیند. در این نگرش ما به دنبال تولید فرهنگ ناب هستیم. طبیعی است که حوزه‌های تولید و مصرف نیز با قوانین و ابزارهای حقوقی می‌خواهد که خروجی‌های حوزه فرهنگ را از بی‌سامانی و سوءاستفاده متخلفان حفظ نماید. به همین دلیل به نظر می‌رسد حوزه علمی حقوق مالکیت‌های ادبی و هنری هم در بخش تولیدات فرهنگی و مصرف آن به مدد فرهنگ می‌آید و در واقع درصدد بالا بردن ارزش افزوده آن می‌باشد. جریان حمایت حقوق از حوزه فرهنگ به برخی از مظاهر فرهنگی که بیانگر روشی از زندگی هستند هم گسترش پیدا می‌نماید. «حقوق فرهنگی» به عنوان یکی از مصادیق حقوق بشر که به طور کلی از حق انسان مبنی بر مشارکت در حیات فرهنگی سخن به میان می‌آورد نیز مورد حمایت اصول حقوق اساسی ما قرار گرفته است. در اصل ۲۰ قانون اساسی به برخورداری همه افراد «از همه حقوق انسانی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی با رعایت موازین اسلام» تأکید شده است. به این ترتیب ما می‌توانیم اذعان کنیم که میان دو حوزه «حقوق فرهنگ» و «حقوق فرهنگی» تمایز وجود دارد. اولی؛ یعنی مجموعه قواعد، نرم‌ها و هنجارهای انتظام بخش حوزه فرهنگ در حالیکه در قلمرو دوم ما از مجموعه‌ای از «حق» های فرهنگی که در فرآیند حق و تکلیف باید برای مردم تأمین و مردم هم از طرفی تکالیف خود را در مورد آن رعایت کنند، سخن به میان می‌آوریم. با این اوصاف به نظر می‌رسد در حوزه تعاملی میان حقوق و فرهنگ و آنجا که حقوق در تعالی فرهنگ مؤثر است ما می‌توانیم از حقوق اقتصاد فرهنگ، حقوق بازرگانی فرهنگ، حقوق اصناف فرهنگ، حقوق جهانی شدن فرهنگ، حقوق کار برای فرهنگ، حقوق کیفی فرهنگ و حقوق عمومی آن بحث و تبادل نظر کنیم.

۲. وابستگی علم حقوق به فرهنگ

حقوق (نه حقوق فطری) شالوده فرهنگ انسانی است و براساس عقل سنجیده می‌شود. عقل هم یکی از منابع حقوق اسلامی شمرده شده است که گاهی اعمالش به صورت استلزامات عقلی است؛ یعنی عقل مستقیماً بدون واسطه و با بهره‌مندی از نصّ و احکام شرع مقدّس حکم حقوقی را اخذ و کشف می‌کند، و گاهی هم به صورت مستقلّات عقلی است که در این صورت عقل مستقلّاً و بدون بهره‌گیری از نصّ و احکام شرع مقدّس حکمی را اخذ می‌کند و آن را به صورت یک قاعده لازم‌الاجراء درمی‌آورد؛ لذا برخی از علمای اهل تسنن و فقیهان شیعی (غیر از طیفی از اخباریان) عقل را در شمار منابع اصلی و حقوق اسلام در آورده‌اند.

دکتر کاتوزیان در تعریف منبع حقوق و تعیین آن می‌گوید: «در هر کشور حقوق ناشی از و قدرتی است که حق وضع قواعد و تحمیل رعایت آن را دارد و همین مقام است که «منبع» نامیده می‌شود» (کاتوزیان، ۱۳۷۷، ص ۱۲۰).

بنابراین، آنچه به طور معمول منبع حقوق نامیده می‌شود، مانند قانون و عرف و رویه قضا اعمال حقوقی، منابع واقعی نیستند؛ زیرا این منابع ظاهری توانایی آن را ندارند و نمی‌توانند واقعی قواعد آن را در جامعه تضمین کنند. چنان که قانون و قراردادها ممکن است فقط بر کا بماند و در اجرای قواعدی که به وجود آورده است زبون باشد، عرف ممکن است از یاد بر در بوته فراموشی سپرده شود، رویه قضایی ممکن است از طرف مراجع خودش دنبال نشد همچنین است سایر منابع. منبع اصلی و ابتدایی حقوق، عقل است که با نیروی ارزشهای مورد جامعه، اجرای آن را تضمین می‌کند. ارزشهای مورد وفاق جامعه منبع قواعد حقوقی است و قواعدش نیز مستند به آنهاست. فرهنگ (به معنایی که گفته شد) خاستگاه اصول حقوقی اصول حقوق یعنی مجموعه قواعد کلی که شالوده بسیاری از قوانین و مقررات قرار گرفته است به خاطر پیوند و وفاقی که با مبنای خود دارد و نیز به این دلیل که قواعد آن را ارزشهای اخ تشکیل داده، اعتبار ویژه‌ای یافته است. این اصول با روح جامعه، آداب، عرف و مذهب همب دارد و رفته رفته در جرگه زندگی اجتماعی و حقوقی درمی‌آید (رستگار مقدم، ص ۲۷۶).

ارتباط حقوق و فرهنگ ارتباطی دو سویه است. فرهنگ منشأ حقوق است، حقوق از ارزشهای جامعه را ظاهر می‌سازد و ارزشهای اخلاقی جامعه، قواعد الزام‌آور را شکل می‌دهد قواعد، حافظ قواعد حقوقی و بنیادهای حقوقی خواهد بود. تغییرات فرهنگی موجب تغییر حقوقی می‌شود و در نتیجه قواعدش دگرگون می‌شود. این قواعد تمامی آن تغییرات را در حفظ می‌کند.

در یک نظر اجمالی به سراسر قرآن کریم در خواهیم یافت که سوره‌های مکی که در ظهور اسلام نازل شده است، مجموعاً در پی فرهنگ‌سازی و مبارزه با فرهنگهای عصر است. بعد از این مرحله، سوره‌های مدنی به تشریح حقوق و اصول قوانین می‌پردازد قانونگذاری و تشریح حقوق موضوعه از تغییر نام شهر «یثرب» به «مدینه» بخوبی نمایان است اسلام بعد از مرحله فرهنگ‌سازی و جهت دادن به تفکرات و احساسات و اعمال مردم، وارد حقوق و رواج ارزشهای اخلاقی و اجتماعی شد که قواعد الزام‌آور را برای حفظ آرمانها، از روابط بین مردم به ارمغان آورد.

در بعد عملیاتی بسترها و حوزه‌های پشتیبانی فرهنگ هم از حقوق کم نیستند، اساساً یکی از مواردی که موجب شد فرهنگ از حدود نیم قرن پیش در حوزه اختیارات دولت قرار گیرد برداشت حقوقی و سیاسی از امور فرهنگ است. از این رو لاجرم و به ناچار به دلیل چنین برداشتهای حقوقی و سیاسی از امور فرهنگی پیوند میان فرهنگ و حقوق و توجه به حقوق فرهنگ اجتناب‌ناپذیر شده است. فرهنگ اصولاً به دلیل دارا بودن بهترین و مناسبترین ابزارها برای آگاهی بخشی همواره توانسته است مبانی و اطلاعات لازم را در اختیار مخاطبان حقوقی قرار دهد. لذا اگر عنصر آگاهی و عدم جهل به عنوان یکی از عناصر اساسی و مقوم هر نوع رفتار حقوقی محسوب گردد، آگاهی بخشی فرهنگ در خدمت قاعده «جهل به قانون رافع مسؤولیت نیست» قرار می‌گیرد. گاهی اوقات نیز فرهنگ با هنجارسازیهای خود به حقوق مدد می‌رساند. لذا وضع قاعده حقوقی برای حوزه‌هایی که هنجارهای آن به فرهنگ تبدیل شده معمولاً آسانتر از حوزه‌ای است که کوشیده می‌شود با وضع قواعد، هنجارهایش به یک فرهنگ تبدیل شود. از طرفی از آنجا که وضع برخی قواعد حقوقی بعضاً نیازمند بستر مناسب است، فرهنگ برخی اوقات بستر مناسب برای وضع قواعد حقوقی را فراهم می‌نماید. بسترسازی فرهنگی یک‌ساله و پوشش تبلیغاتی ارائه شده برای وضع و اجرای قانون هدفمندی یارانه‌ها از این دست تعاملها محسوب می‌گردد. همچنین از آنجا که فرهنگ نقش اساسی در شکل‌گیری هنجارهای اجتماعی دارد لاجرم در آسیب‌شناسی وضع جامعه و کشف تعارض میان هنجارهای رسمی و عرفی فرهنگ و نقاط ضعف آنها هم موفق است و این امر به علم حقوق کمک می‌کند تا در مقام علت‌شناسی رفتارهای بزهکارانه و آسیب‌های اجتماعی بتواند دست به «جرم‌شناسی فرهنگی» بزند.

افزایش نرخ بزهکاری در سالهای اخیر متخصصان را بر این واداشته تا همواره دولتها را متهم به کم‌کاری در حوزه فرهنگ بنماید چرا که اغلب معتقدند فرهنگ با نقش پیشگیرانه‌اش که مبنای آن رشد و آگاهی کنشگران اجتماعی است، می‌تواند به سامان‌دهی حوزه حقوق به ویژه حقوق کیفری کمک کند. به عنوان مثال تدوین کدهای رفتاری یا منشورهای اخلاقی برای فعالان حوزه‌های مختلف علمی یکی از روشهایی است که از طریق آن فرهنگ حوزه‌های حقوق اجتماعی را سامان می‌دهد.

بند سوم: میان کنشهای ارتباطات و فرهنگ

۱. تعامل فرهنگ و ارتباطات

ارتباطات از بسیاری جنبه‌ها، به عنوان فرآیند مبادله اطلاعات میان دو یا چند عامل از اساسی مباحث مورد توجه در هر نوع مطالعه فرهنگی است و موضوعی است که در معرض تجزیه و تحلیل دیدگاه‌های گوناگون قرار گرفته است. در حالی که در ساخت‌گرایی و نشانه‌شناسی در رابطه با کدها یا قواعد و قرار دادهای تعیین معنا در هر پیام مورد تجزیه و تحلیل قرار می‌گیرد در جامعه‌شناسی آنچه مورد توجه قرار می‌گیرد بیشتر مهارتها و توانایی‌های جامعه در ایجاب انتقال پیام به منظور تأثیرگذاری است (محسنی، ۱۳۸۰، ص ۱۴۷). اطلاع و ارتباط دو مقوله مرتبط هستند و در یک جامعه مبتنی بر اطلاعات این پیوندها بیشتر در نظر مجسم می‌شود. اطلاعات را از سال‌ها پیش در حکم جریان خون جامعه دانسته‌اند. بدون جریان اطلاعات به سادگی تصور کرد که اموری مانند کسب و کار، آموزش و پرورش، تفریحات، مسابقات، ارتباطات، امور ملی و بین‌المللی همه در معرض آسیب و انهدام قرار می‌گیرند. در جوامع پیاپی این آسیب‌دیدگی به مراتب بیشتر خواهد بود، چرا که وابستگی به نیروهای اطلاعاتی و فزاینده ارتباطی شدیدتر است. واقعیت آن است که اطلاعات همواره در همه اعصار تاریخ و در میاد مجامع یکی از حیاتی‌ترین عناصر زندگی اجتماعی بوده است. وجود بحران اطلاعات نه تنها درون تمامی فرهنگ‌ها و اجتماعات بشری بخشی اجتناب‌ناپذیر است، بلکه درباره جوامع ما اعم از پیشرفته و یا در حال توسعه، بهره‌مندی از اطلاعات جهانی نیز امری حیاتی است و در «ذخیره اطلاعاتی جهان» امری روزمره است (محسنی، ۱۳۸۰، ص ۱۴۹).

مک لوهان در زمینه تحول جامعه بشری سه مرحله کاملاً متمایز را بیان می‌کند، اولین مرحله این مراحل، مرحله ارتباط طبیعی و شفاهی و حرکتی است که متوجه تمامی حواس است مرحله مشخص‌کننده جوامعی است که سنتی خوانده شده‌اند و از نظری تمدن بدوی از این نوع از ارتباط است. از آن جهت که انسان‌های اولیه افکار خود را به کمک توانایی‌های بیان می‌کنند، جامعه وضعی پیدا می‌کند که قوم‌نگاران آن را توجیه می‌کنند، یعنی نظام قبیل متکی به جادو. مرحله دوم از طریق اختراع خط الفبا مشخص می‌گردد. در این مرحله به آنکه تمام حواس ما متوجه جریان ارتباط گردد، فقط بینایی عهده‌دار، دریافت پیام‌ها یا به دقیقتر بازشناسی آنهاست. بنابراین روح انسانی مواجه با دشواری عجیبی می‌گردد، چرا که معرفتی باید تنها از طریق این حس دریافت گردد. دنیا تنها از این طریق شناخته می‌شود. اما

فقط مورد استفاده چند قشر برگزیده جامعه است و در طول مدت زیادی نسخ خطی تنها به این منظور تهیه می‌شد که با صدای بلند خوانده شود. با اختراع گوتمبرگ نظام الفبایی آثار خود را به نحو کاملی بروز می‌دهد. چاپ، برتری یبایی را در دنیای شناسایی‌ها تحکیم می‌کند و امکان تأثیر متحدالشکل پیام واحدی را فراهم می‌آورد (Caune, 1995:78).

۲. ارتباطات فرهنگی مبتنی بر زبان

بسیاری از مورخان بر عامل زبان به عنوان یک عنصر مهم در پیشرفت‌های فرهنگی (و غالباً در مفهوم تمدن) اشاره کرده‌اند و در مواردی انحطاط دولت‌ها را نیز با آن مرتبط دانسته‌اند. برای مثال مشیرالدوله پیرنیا-البته کسی مبالغه‌آمیز- یادآور می‌شود که «ملل مرفعی آنهايي بوده‌اند که زبانشان بیشتر ترقی کرده بود، و نیز در قاره‌های قدیم دیده می‌شود که هر زمان دو ملت با هم طرف شده‌اند، ملتی که زبانشان کامل‌تر بوده بر دیگری غلبه یافته، اهمیت زبان در شناخت فرهنگ به حدی است که گفته‌اند زبان یک ملت کلیدی است که با استفاده از آن می‌توان فرهنگ آن ملت را شناخت (محسنی، ۱۳۸۰، ص ۱۵۲). انسان کلمات را به مثابه ابزاری در جهت کنترل رفتار خویش و دیگران به کار می‌برد و الفاظ اهمیتی بسیار در حیات انسان‌ها دارد. ویژگی اساسی این ابزار گفتاری ماهیت اجتماعی آن است، چرا که از طریق سخن و زبان است که انسان‌ها می‌توانند اندیشه‌ها، احساسات، و مقاصد خود را به دیگران انتقال دهند. گفتار انسان‌ها واگوکننده مفاهیم و مضامین مورد علاقه و مسلط بر اذهان آنهاست.

نقش اولیه زبان بدون تردید انتقال اطلاعات و مشارکت با دیگران در تجربه فردی و جمعی است. به هنگام صحبت کردن با دیگران معمولاً افراد توجه ندارند که زبان مورد استفاده آنان در حقیقت نظامی است که به آنان امکان می‌دهد اندیشه‌ها، عقاید، گرایش‌ها و ادراک‌های خود را از طریق بیان نمادها یا نشانه‌ها عرضه کنند و این امر را به گونه‌ای انجام دهند که دیگران بتوانند آن را درک و تفسیر نمایند. وسیله این کار ایجاد حداکثر ۵۰ صدای متفاوت است، که در پرتو قوانین خاصی کنار هم قرار می‌گیرند و تنوع بسیاری را حدود ۳۰۰۰ زبان موجود در جهان کنونی فراهم می‌کنند (عسگری خانقاه، ۲۷۷).

در هر جامعه‌ای وجود زبان‌های اختصاصی یا ویژه مشهود است، زبان‌هایی که در درون زبان اصلی و به کمک آن شکل می‌گیرد. بررسی‌های زبان‌شناسان نشان داده است که این زبان‌ها در طول تاریخ همواره وجود داشته است. زبان‌های ویژه که در میان قشرها، گروه‌ها و دسته‌های

مختلف یک جامعه مشاهده می‌شود، همانند زبان اصلی جامعه محصول مشترک تجارب گروه و بازگو کننده زمینه‌ها و مسائل مورد علاقه آنهاست. زبان ویژه یک گروه از یک ارتباطات را در زمینه‌های مشترک و مورد علاقه تسهیل می‌کند و از سوی دیگر احساسات گروهی را تقویت می‌نماید هر ارتباط دارای بعد فرآیندی است، اما هر اطلاعاتی حالت پویا کلمه نوشته شده به شکل ایستا باقی می‌ماند، اما خواندن یک فعالیت پویا است. هر ارتباط مبتنی بر اطلاعات پویا مانند گفتار باشد به استمرار روابط اجتماعی کمک می‌کند. وقتی گروه دوستان با همدیگر هستند به طور جمعی دوستی خود را تأیید می‌کنند و از طریق صحبت یکدیگر آن را تحکیم می‌بخشند. کسانی که با زبان نوشتاری سر و کار دارند می‌توانند روابط را از طریق نوشتن به یکدیگر تحکیم بخشند و وقتی آنها روابط خود را از طریق نوشتن می‌کنند، اطلاعاتی که منتقل می‌شود از جهتی با ثبات‌تر از روابط اجتماعی آنهاست (م ۱۳۸۰، ص ۹۱).

۳. فرهنگ، رایانه و فناوری اطلاعات

جهانی شدن اقتصاد و انقلاب فناوری، اطلاعات جهانی را به وجود آورده است که هم تحت تأثیر رسانه است و هم پیش از پیش وابستگی و ارتباط درونی میان اجزای خود پیدا است. این همان چیزی است که جامعه شبکه‌ای نامیده‌اند، اما در عین حال جامعه رسانه‌هاست، جایی که صورت مسلم فرهنگ هم تولید می‌شوند و هم همگان در آنچه تولید شده می‌شوند (محسنی، ۱۳۸۰، ص ۱۸۷). فناوری اطلاعات مفهومی جدید و جامع است که بیان تمامی فرایندهای مربوط به اخذ، ذخیره‌سازی، انتقال، بازیابی و پردازش اطلاعات است. فرایندها ممکن است دارای ماهیت مکانیکی، بیوشیمیایی، الکترونیکی و یا به شکل کنونی الکترونیکی باشند. فناوری اطلاعات امروزه با هر نوع فعالیتی که به جریان و نقل و انتقال اطلاعات وابسته است، آمیخته شده است (Gill, 2002).

در طول دهه گذشته فرهنگ مسیر نوینی پیدا کرده است، مسیری که هرگز در طول تاریخ شناخت نبوده است. این مسیر نوین شبکه اطلاعاتی است. می‌دانیم که در یک روستا یکدیگر ارتباطات دوسویه و تعامل دارند، با یکدیگر برنامه‌ریزی مشترکی دارند، یکدیگر دوست دارند یا از هم متفرند، با هم حرف می‌زنند و یا سکوت می‌کنند و در یک یکدیگر زندگی می‌کنند، چرا که از نظر جغرافیایی به هم نزدیک هستند. روستای سنتی، اج

است که برای افراد حالت الزامی دارد، اما مملو از تنوع است و در برگیرنده همه کسانی است که در آن سکونت دارند. در نقطه مقابل این دهکده، روابطی که بر اثر فناوری‌های نوین ایجاد می‌شود، روابطی انتخابی هستند و فقط کسانی که را با هم نزدیک می‌کند که خود، می‌خواهند. اجتماعات مجازی شبکه‌هایی از شبکه‌هایی از روابط هستند و از مفروض‌های فضایی عبور می‌کنند. این شبکه‌ها متعدد و متحرک هستند، هر کدام اهدافی دارند، دلایل وجودی خاص خود را دارند و دارای شرکای خاصی هستند. بر این اساس فناوری اطلاعات، ظهور دسته‌بندی‌های نوین را تسهیل می‌کند، افراد دارای علایق خاص را به دور هم گرد می‌آورد و موجودیت می‌بخشد. اینترنت قبل از هر چیز شبکه‌ای باز است که در آن انسانها به گونه‌ای بدون مرز و آزاد به برقراری ارتباطات و مبادله اطلاعات می‌پردازند. با حذف مسافت‌ها و زمان‌های لازمه ارتباطات ممکن، افراد، فضایی مجازی ایجاد می‌کنند که همه می‌توانند در آن وارد شوند (Warusfel, 9).

اینترنت شیوه‌های نوینی از ارتباط نوشتاری را به وجود آورده است که موجب تغییر صور قبلی ارتباطی بوده است. جامعه شناسانی که به بحث در جامعه اطلاعاتی پرداخته‌اند مفهوم «فرهنگ رایانه‌ای» را مورد توجه قرار داده‌اند و مدعی ظهور چارچوب‌های خاص فرهنگی در پرتو کاربرد رایانه و اینترنت هستند (Bell, 56). همسو با این کاربرد وسیع اینترنت و رایانه موضوع تحولات فرهنگی مورد توجه قرار می‌گیرد، ضمن اینکه این تحولات عرصه‌هایی همچون فعالیت‌های اقتصادی، شغلی، تجاری، آموزشی و ... را نیز تحت تأثیر قرار داده است.

طبیعی است که این سؤال امروز قابل طرح باشد که جوامع بشری دست کم قسمت اعظم از افراد - چگونه برخوردی با تحولاتی که در آگاهی‌ها، نگرش‌ها، روابط، ارزش‌ها و فعالیت‌های آنان روی می‌دهد خواهند داشت و آیا همگی آمادگی شهروندی در جامعه اطلاعاتی را خواهند داشت؟ (دریا بیگی، بی‌تا، ۱۲۷) دیدار از اینترنت همانند رفتن به یک کتابخانه نیست و به موزه بیشتر شباهت دارد، چرا که سهم گردشگری آن بیش از جست و جوی اطلاعات مشخص و دقیق است. از اتهامات دیگر اینترنت تسهیل در دسترسی به صفحه‌های مغایر با شئون اخلاقی و به ویژه انتشار تصاویر و مضامین مبتذل است. هر چند در مقابله با این مسأله در برخی از کشورها کنترل بر دسترسی به برخی از این سایت‌ها را توصیه و عمل کرده‌اند، اما همگان بر این نکته توافق نظر ندارند و علاوه بر این استراتژی‌های یکسانی نیز اتخاذ نشده است (محسنی، ۱۳۸۰، ص ۲۰۹). کشورهای بسیاری در دنیا در زمینه مسائل یاد شده با نارسایی حقوقی مواجه هستند با توجه به اینکه

به علت مستحده بودن ماهیت جرائم این عرصه راه حل مناسبی در اکثر موارد ملحوظ نگردیده است.

گسترش اینترنت در چارچوب‌هایی بیرون از نهادهای علمی و پژوهشی و انتقال آن به محیط خانگی، تجاری و اقتصادی برداشت‌های تازه‌ای از رابطه اخلاقیات را با آن مطرح کرده است. این طریق موجب بروز نگرانی‌هایی نیز گردیده است. موضوعاتی همچون تخلفات سوءاستفاده‌های جنسی از کودکان، آموزش خشونت و اشاعه تصاویر مستهجن، آمو ایدئولوژی‌های منفی و مخرب یا مطالبی که اساساً منحصر به قشر خاصی است، این موارد در دهه اخیر همواره مورد بحث بوده است و از فقدان یک سیستم کنترل هر چند محدود ابراز تأ شده است. کودکان در اغلب نقاط دنیا گروهی هستند که بیشتر از همه گروهها در ارتباط با سوء اخلاقی اینترنت مورد توجه بوده‌اند و بیشترین نگرانی‌ها از نظر مسائلی مانند سوءاستفاده جنسی، آموزش خشونت و تباهی اخلاقی آنان بوده است. در کنار روش‌های محدودکننده (فیلتر گذاری) موضوعی که مورد توجه ویژه قرار گرفته است آموزش والدین است تا بتوانند از تدابیر بهره گیرند، چرا که در اکثر موارد سطح اطلاعات و تجربه‌های مستقیم آنها از کودکان مراتب کمتر است (دریابگی، بی تا، ۶۹).

نتیجه گیری

با توجه به گسترش ارتباطات در دنیای امروز، هنر و فرهنگ و محصولات آنها پیش از این بسیار راحت تر از قبل منتشر می‌شوند و می توان به صورت قاطع بر این نکته تأکید کرد که زندگی اجتماعی و وسایل ارتباطی نوعی وابستگی و همبستگی برقرار شده است. به نوعی ارتباطات جمعی امروزه یکی از شاخصه‌های توسعه یافتگی به شمار می‌رود. فن آوری اطلاعات ارتباطات موجب تغییر سریع ویژگی‌های سایر بخش‌ها از جمله مباحث حقوقی و قضایی شد. بیش تر به حفظ چارچوب‌های عمومی تمایل دارد. این در حالی است که جنس تکنولوژی نوآوری‌هایی است که با مرز شکنی اتفاق می‌افتد و شاید حضور این دو پدیده در کنار هم اصطکاک به نظر برسد؛ در این فضا جرم‌ها هم به تناسب رشد فن آوری‌ها شکل جدیدتری به گرفتند. امروزه بحث جرائم رایانه‌ای به یک معضل بزرگ در کشورهایی تبدیل شده است دارای زیرساخت‌های قدرتمند ارتباطی هستند، تا جایی که این جرائم گاه بحران‌های بزرگ سی و امنیتی را ایجاد نموده و حتی در سطوح بالاتر امنیتی و استراتژیکی، جنگ‌های سایبری ر

پی‌داشته است. چنین ابزارهایی به شدت حوزه فرهنگ و حقوق را متحول و متأثر نموده است. این اتفاقات نه تنها افراد و خانواده‌ها را هدف گیری می‌کند که گاه کشورها و زیرساخت‌های ملی را مورد تهاجم قرار می‌دهد.

از این‌رو، حقوق باید پاسخگوی تحولاتی باشد که تکنولوژی ایجاد کرده و در نتیجه ضروری است تا حقوق‌دانان خود را برای برخورد با این رویکرد پرشتاب آماده کنند و تجهیز نظام قضایی و آموزشی بیش از پیش مورد توجه قرار گیرد. یکی از وظایف حقوق‌دانان زمینه‌سازی برای ایجاد مبانی حقوقی مناسب برای وقایع گوناگون است. بازشناسی این وظیفه در یک فرآیند فلسفی حقوق مطرح می‌شود. ارزیابی فضای فرهنگی و گسترش ارتباطات در فرآیندی فلسفی نشان می‌دهد که این فضا با وضعیت موجود تفاوت‌های بنیادین دارد تا جایی که در مرحله حقوقی باید به پارادایمی متفاوت بیندیشیم. گسترش ارتباطات مصداق بارز مفهوم جهانی شدن و ارتباطات میان‌فرهنگی مصداق بارز جهانی شدن فرهنگها است. در این پارادایم با ظهور مفاهیم جدید حقوقی رو به رو هستیم که ضرورت استثناءسازی آن از دیگر موضوعات حقوقی را می‌طلبد.

در این رویکرد بهتر است که برای حمایت از حقوق افراد و فرهنگها در فضای کنونی که میدان تضارب فرهنگها به جهت توسعه و گسترش ارتباطات است - در چارچوب فلسفه مدرنیسم به مکاتب حقوق طبیعی عقلانی و قراردادهای اجتماعی توجه نماییم. در این راستا رشته حقوق فرهنگ و ارتباطات باید در پی تنسيق هنجارهای فرهنگی در درون قالب‌های حقوقی باشد که با این تعبیر، بیشتر به جامعه‌شناسی حقوقی و نوع نگاه متخذ در این رشته نزدیک می‌شود تا به حقوق خصوصی یا مباحث جزا و جرم‌شناسی که با مجموعه‌ای از بایدها و نبایدها، مجموعه قوانین و مقررات و مستندات قانونی سر و کار دارند. نگاه تقنینی به حقوق و تکیه صرف بر این دیدگاه که حقوق تنها قوانین و مقررات است، در عمل باعث می‌گردد که رشته حقوق فرهنگ و ارتباطات صرفاً با تکیه بر قانون و تدوین آئین‌نامه و مواد قانونی به عرصه فرهنگ ورود پیدا کند که این رویه در نهایت منجر به ایجاد تعصبات صرف در عرصه فرهنگ و بعضاً سیاسی شدن آن خواهد شد. نباید از نظر دور داشت که حقوق به عنوان یک مقوله اجتماعی و قانونگذار به عنوان یک نهاد اجتماعی، هر دو در فرهنگ یک جامعه نضج گرفته و نمود پیدا می‌کنند، بنابراین ملحوظ داشتن این رویکرد در مباحثی که حقوق در عرصه مباحث فرهنگی و علوم ارتباطی ورود پیدا می‌کند موجب تلطیف نگاه حقوق به مباحث مذکور خواهد بود.

نباید از این نکته غافل بود که ضرورت پیش‌بینی قانون برای تمام فعالیت‌های اجتماع جوامع معاصر سبب شده که تدوین مقررات حقوقی ویژه در خصوص فعالیت‌های ارتباطی توجه قانونگذار قرار گیرد. بنابراین با توجه به اینکه ارتباط جمعی جزئی از یک مجموعه است در آن عناصر مختلفی نظیر نظام آموزشی، سطح و شکل توسعه اقتصادی و اوضاع و فرهنگ، هریک به دیگری وابستگی دارند، رشته حقوق فرهنگ و ارتباطات می‌تواند از یک با پررنگ تر کردن فرهنگ و رویه‌های عرفی در حقوق به حضور بیش‌تر فرهنگ در آموز حقوقی کمک کند و از سوی دیگر با ترسیم چشم‌اندازهای درست به واسطه تبیین راهکار فرهنگی در عرصه فناوری ارتباطات، در قالب قوانین و مقررات تصویری به تصحیح فرهنگ ارتباطات فرهنگی مدد برساند.

حقوق ارتباطات یکی از زمینه‌های جدید مطالعاتی و از جمله مباحث مستحدثه میان رن شناخته می‌شود که به تبع مستحدثه بودن مباحث، صدر و ساقه این شاخه جدید علم حقوق روشن نیست و در واقع، هنوز تعریفی دقیق از این رشته، ارائه نگردیده است. در حالی که دهه از استقرار این رشته در مراکز علمی و پژوهشی سایر کشورها می‌گذرد متأسفانه در کشور موقعیت و جایگاه رشته حقوق ارتباطات از ثبات چندانی برخوردار نبوده از این رو، تدوین مقاله و تعریف طرح‌های پژوهشی و برگزاری جلسات هم‌اندیشی و همایش در این زمینه می‌تواند بهترین راهگشا در جهت تثبیت این رشته و کاربردی شدن آن باشد. ضمن اینکه اقتضای حوزه ارتباطات و تعاملش با ذات فرهنگ و مسائل فرهنگی ایجاب می‌نماید که حوزه «حقوق فرهنگ و ارتباطات» به صورت یکجا دیده شود. به تعبیر دیگر حقوق بایستی سریعتر برای ساماندهی محصولات تعاملی حوزه فرهنگ و ارتباطات وارد عمل شود. البته بالذات نه برای تنظیم قواعد حقوق خصوصی و عمومی بلکه برای سازماندهی روابط دو نظارت بر تهیه و توزیع خروجی آن‌ها.

التهایه، زمان آن فرا رسیده تا با تن دادن به اقتضائات جهانی شدن فرهنگ و درگیر شدن پدیده جهانی شدن حقوق به ضرورت‌های هنجارمند شدن حوزه حقوق فرهنگ توجه کافی صورت گیرد. آثار این توجه در دو حوزه نظری و عملی می‌تواند اثرگذار باشد. در مباحث نظری نیازمند توصیف و تحلیل و تبیین حقوقی فرهنگ هستیم. این نگاه ژرف به چگونگی پیوند حقوق و فرهنگ در راه اندازی و تاسیس گرایش علمی به عنوان «حقوق فرهنگ و ارتباطات» بازتاب می‌یابد تا آنجا که با بازنویسی مبانی رشته حقوق ارتباطات و تبدیل آن به رشته

فرهنگ و ارتباطات در دانشکده های حقوق بتوان با بحث های میان رشته ای از حوزه فرهنگ صیانت بیشتری نمود.

در حوزه عملی نیز بدون افراط در فرآیندهای قضایی بتوانیم با برخورداری از قواعد مناسب و به روز از تولیدات، محصولات و اندیشه های فرهنگی حمایت و پشتیبانی حقوقی داشته باشیم. این امر لازمه اش قطعاً پیش بینی و ساماندهی حقوقی و جامع بخش فرهنگ با همه گستره اش خواهد بود.

فهرست منابع

- فارسی

- آدام، شاف، جهان به کجا می رود، ترجمه فریدون نوایی، نشر آگه، تهران، بی تا.
- آلفرد مک کلانکلی، (۱۳۶۹). مبنای جامعه شناسی، ترجمه محمد حسین فرجاد، انتشارات همراه، بی جا.
- ابن خلدون، عبدالرحمن، (۱۳۸۸). مقدمه ابن خلدون، ترجمه محمد پروین گنابادی، نشر علمی و فرهنگی، بی جا.
- بردبار، محمد حسین، (۱۳۸۱). درآمدی بر حقوق ارتباط جمعی مطبوعات، ماهواره و اینترنت، نشر ققنوس.
- پژوهنده، حسین، (۱۳۷۴). باز شناسی فرهنگ: مفهوم فرهنگ از دیدگاه متفکران، اندیشه حوزه پائیز، ش ۲.
- پهلوان، چنگیز، (۱۳۷۲). فرهنگ و برنامه ریزی، مجله رسانه، زمستان.
- توتونچیان، مسعود، مجله اطلاع رسانی، شماره ۱، دوره دهم، مقاله «اطلاعات، چهارمین عنصر حیاتی و تأثیر آن بر فرهنگ ملتها».
- تی اس الیوت، (۱۳۸۱). درباره فرهنگ، ترجمه حمید شاهرخی، نشر مرکز، بی جا.
- جمعی از نویسندگان، درآمدی بر حقوق اسلامی، دفتر همکاری حوزه و دانشگاه. انتشارات سمت، چاپ اول، بهار ۶۸.
- تی بی باتومور، (۱۳۷۰)، جامعه شناسی، ترجمه حسن منصور، سید حسن کلجاهی، چاپ چهارم امیرکبیر.
- جعفری لنگرودی، محمد جعفر، (۱۳۸۰)، تومینولوژی حقوق، گنج دانش، تهران.

- حسن‌زاده، رضا، (۱۳۸۲). مقاله حقوق فرهنگی، مجله رشد آموزش علوم اجتماع: بهار، شماره ۲۲.
- حرّعاملی، محمد بن حسن، وسائل الشیعه، دار احیاء التراث العربی، بیروت، بی‌تا.
- خسروشاهی، قدرت‌اله، (۱۳۸۵). فلسفه حقوق، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خم بی‌جا.
- دانش‌پژوه مصطفی، (۱۳۸۵). فلسفه حقوق، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (بی‌جا).
- دریایی، بابک، چالش‌های حقوقی، اخلاقی و اجتماعی فضای رایانه‌ای (مجموعه مقاله تهران، خانه کتاب).
- دل و کیو، (۱۳۸۰). فلسفه حقوق، ترجمه جواد واحدی، نشر میزان، تهران.
- دهشیری، سید ضیاء‌الدین، (۱۳۸۹). سیدضیاء‌الدین دهشیری (مترجم)، فرهنگ فرانسه - فارسی لاروس، نشر شونار، بی‌جا.
- راغب اصفهانی، حسین بن محمد، المفردات فی غریب القرآن، دفتر نشر کتاب، بی‌جا ۱۴۰۴ ق.
- رادمنش، عزت‌الله، (۱۳۷۰). سبکهای تاریخی و نظریه‌های نژادی، انتشارات کویر.
- رالف لیتون، (۱۳۷۸). سیر تمدن، ترجمه پرویز مرزبان، چ ۳، انتشارات علمی و فرهنگ تهران.
- رستگار مقدم، (۱۳۸۰)، مجله اندیشه حوزه، شماره ۲۹.
- ساکت، محمدحسین، (۱۳۷۰). تگرشی تاریخی بر فلسفه حقوق، شرکت انتشارات جه معاصر، چاپخانه زوار.
- ساموئل کینگ، (۱۳۵۵). جامعه‌شناسی، مترجم مشفق همدانی، انتشارات سیمرغ، بی‌جا.
- شارل منتسکیو، (۱۳۶۲). روح القوانین، ترجمه علی اکبر مهدی، انتشارات امیرکبیر، بی‌جا.
- عسگری خانقاه، اصغر، (۱۳۷۸). انسان‌شناسی عمومی، تهران، سازمان ثبت.
- علمی، رضا، (۱۳۴۸). کلیات حقوق، انتشارات مؤسسه عالی حسابداری، چاپ مهین، تهران.
- محسنی، منوچهر، (۱۳۸۰). جامعه‌شناسی جامعه اطلاعاتی، تهران، نشر دیدار.
- _____، (۱۳۸۶). بررسی در جامعه‌شناسی فرهنگی در ایران، پژوهشگاه فرهنگ، هنر و ارتباطات، تهران.

- معتمد نژاد، کاظم، (۱۳۸۵). **وسایل ارتباط جمعی**، چاپ پنجم، انتشارات دانشگاه علامه طباطبائی.
- معتمدنژاد، کاظم، معتمدنژاد، رؤیا، (۱۳۸۸). **حقوق ارتباطات**، دفتر مطالعات و توسعه رسانه‌ها، تهران.
- معینی، جهانگیر، **نظریه فرهنگ**، مرکز مطالعات و تحقیقات بین‌المللی، بی‌جا، بی‌تا.
- معین، محمد، **فرهنگ فارسی (متوسط)**، جلد ۵، تهران، امیر کبیر، بی‌تا.
- کاتوزیان، ناصر، (۱۳۷۷). **فلسفه حقوق**، ج ۱، شرکت سهامی انتشار.
- _____، (۱۳۸۳). **مقدمه علم حقوق و مطالعه در نظام حقوقی ایران**، شرکت سهامی انتشار، تهران.
- کعبی، عباس، (بهار ۱۳۸۳). **تطبیق نظام حقوقی اسلام و حقوق وضعی معاصر**، مجله فقه اهل بیت فارسی، شماره ۳۷.
- گی‌روشه، بی‌تا، **کنش اجتماعی**، ترجمه هما زنجانی‌زاده، بی‌جا، بی‌تا.
- نقیعی، سید ابوالقاسم، (۱۳۸۶). **خسارت معنوی در حقوق اسلام**، ایران و نظامهای حقوقی معاصر، چاپ اول، تهران، امیر کبیر.
- ریموند ویلیامز، بی‌تا، **حقوق ارتباطات**، ترجمه منوچهر بیگدلی‌خمسه، اداره کل پژوهش‌های سیماء، بی‌جا.
- هانری لوی بروئل، (۱۳۷۰). **جامعه‌شناسی حقوق**، ترجمه ابوالفضل قاضی، نشر دانشگاه تهران.
- هنری استفن لوکاس، (۱۳۸۷). **تاریخ تمدن**، ترجمه عبدالحسین آذرنگ، نشر سخن، بی‌جا.
- هانری باتیفول، (۱۹۸۴). **فلسفه القانون**، ترجمه به عربی سموحی، چاپ سوم، منشورات عویدات، بیروت.

— لاتین

- Bell, D.et,(2001). **Cybercultures**. London, Routledge.
- Caune, J.,(1995). **Culture et Communication**, Grenoble, Presses Universitaires de Grenoble.
- Gill, D.et al,(2002). **ABC of Communication Studies**, London, saga.

Varusfel, B.,(2001).La propriete intellenctuale et internet, Paris, lammarion.